

مریم فیاضی

کوله پستی خبرنگار داوطلب می پذیرد!

دوستان نازنین، عزیزان خوش ذوق کوله پستی خوان، ما هم چنان در پی کشف استعدادهای درخشان شما هستیم و فکر هم نکنید که تا لایه های پنهان استعداد شما را مکشوف نماییم کم بیاوریم. پس آستین بالا بزنید و آثار پنهان در اعماق کیفها و کسوها و البته لپ تاپ و تبلت های تان را برای ما ارسال کنید.

برای این که خبرنگار داوطلب کوله پستی شوید کافیست دستورالعمل زیر را انجام بدهید:

۵ اثر از خودتان را در هر قالبی که دوست دارید، شعر، داستان، یادداشت، گزارش، خبر، عکس، نقاشی و ... برای ما بفرستید.

اسکن شده ی یک قطعه عکس پرسنلی و صفحه ی اول شناسنامه تان را برایمان ارسال کنید.

مشخصات کامل خود از جمله نام و نام خانوادگی، سن، مقطع تحصیلی و نشانی پستی دقیق و شماره ی تماس خود را در ایمیل ذکر کنید.

نشانی الکترونیکی کوله پستی هم این است:

koolehposhty@gmail.com

دوستان خوب کوله پستی ممنون. برای چی؟ برای ایمیل های خوب تان که شهر و مدرسه تان هم بفرستید بیش تر خوشحال می شویم. فقط برای ارسال آثار تان لطفا به چند نکته توجه کنید: اول این که کوله پستی امکان چاپ آثاری با حجم بیش تر از پانصد کلمه را در این صفحه ندارد. دوم این که حتی المقدور از نوشتن به زبان محاوره خودداری کنید و نکته ی آخر این که کوله پستی از چاپ آثار دوستانی که سنین نوجوانی را پشت سر گذاشته اند معذور است.

آداب خانگی ما

ثریا مطلبی، ۱۶ ساله از کاشان

مادر من می گوید هر چیزی آدابی دارد. مثلا غذا خوردن که اول باید بزرگ تر غذا را بکشد بعد من. یا مدرسه رفتن که باید قبلش شمعدانی ها را آب بدهم. من هم برای خودم آدابی دارم. مثلا هر وقت بخوایم رایانه ام را روشن کنم، اول در را می بندم بعد چمدان کهنه را از زیر تختم بیرون می کشم و عروسک فیل سفیدی را که مادر بزرگ از زیارت برایم آورده، بر می دارم. با شانه ی خودم کرک های سفیدش را شانه می کنم و بعد می گذارم گوشه ی میز و آن وقت رایانه ام را روشن می کنم تا شنیم که اتاقش پر از عروسک است فکر نکنند من عروسک ندارم، مادرم هم فکر نکنند من هنوز عروسک دلم می خواهم. ولی مادر من باز هم یک آدابی دارد آن هم این که وقتی در اتاق بسته است یک لیوان شیر دستش می گیرد و می آید توی اتاق و می گوید: «آخی! چرا نمی داریش همیشه این جا باشه؟ می خواهی یه خرسم برات بگیرم؟»

گنجشک

ساحره یزدان پناه، ۱۷ ساله از یزد

گنجشک روی درخت

من توی خانه

گنجشک روی دیوار

من توی خانه

گنجشک توی ایوان

من توی خانه

حالا گنجشک پشت پنجره

من با یک مشت دانه

می کنم مهمان

گنجشک را در خانه

دوچرخه ی مرتضی و ریش راننده

محمد حسین شیرخانی، ۱۴ ساله از کرج

مرتضی دلش تنگ است. برای فوتبال، برای دوچرخه سواری. برای دویدن، برای مدرسه، حتی برای آقا ناظم سبیلوی مان که دو متر قد دارد. مرتضی غصه می خورد. من و همه ی بچه های گل کوچک مان هم با مرتضی غصه می خوریم، چون وقتی داشتیم با دوچرخه های مان به طرف زمین خاکی پشت شهرک می رفتیم تا گل کوچک بازی کنیم، یک ماشین سیاه با سرعت خیلی زیاد آمد و دوچرخه ی مرتضی را انداخت. البته فرار نکرد، ولی چه فایده که مرتضی هنوز توی بیمارستان است. بعدش هم باید روی صندلی چرخ دار بنشیند. وقتی برایش کمپوت گرفته بودیم و رفتیم ملاقاتش، راننده پشت در اتاق مرتضی نشسته بود ریشش را می خاراند. معلوم بود که حوصله نداشته ریشش را مثل آن روز بزند. سعید به مرتضی گفت: «این بدبختم همه اش این جاست ها!»

مرتضی گفت: «چه فایده داره؟ کاش اون روز سرعتش کم بود.»